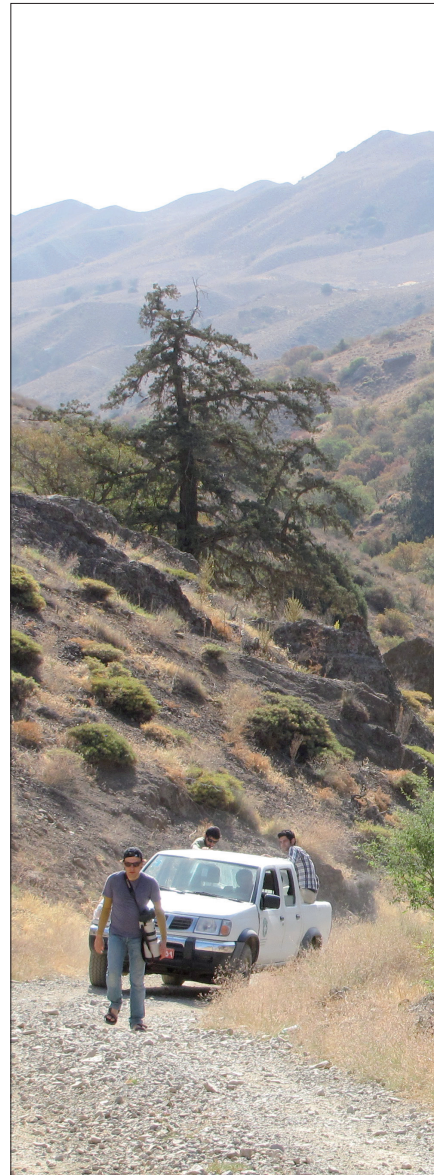




میوه‌های جنگلی هم جزیی از بافت گیاهی پارک ملی هستند



ساختمان تاریخی محیط‌بانی آلمه



که به لوکیشن فیلم‌های مستند بیشتر شبیه است. تا کیلومترها هیچ خبری از هیچ آبادی و تمدنی نیست. هر چه هست کوه و تپه و جنگل و علفزار است؛ هر چه هست طبیعت بکر خدادادی است که هزارها سال می‌شود که به همین شکل بوده است.



سرمست از بوی علف و بادی که در شاخ و برگ درخت‌ها می‌پیچد، می‌دویم سمت چشمه... اما صدای خرناس بلندی همه را می‌خکوب می‌کند. آقای عرب با دست اشاره می‌کند که همان جا بمانید. هیکل درشتی پشت علف‌ها به چشم می‌آید. چند جنبنده درشت دیگر هم در سمت دیگرمان دیده می‌شوند. آقای عرب، آرام چند قدمی را پایین می‌آید و به ما می‌رسد. صدای بلند خرناس همچنان در دره می‌پیچد. آقای عرب سعی می‌کند صدایی مشابه همین صدا را تولید کند. گرازها انگار آرام شده باشند، از پشت علف‌ها راهشان را به سمت دیگری کج می‌کنند. کمی پایین‌تر، هیکل درشتشان بهتر دیده می‌شود. دو گراز با سه توله. آقای عرب می‌گوید:

-خطر از بیخ گوشمان گذشت. گرازها وقتی بچه دارند، خیلی خطرناک می‌شوند. قید چشمه را می‌زنیم و بر می‌گردیم به حصار امن پیکاپ محیط‌بانی.



پاسگاه محیط‌بانی آلمه، دو سه ساختمان سنگی است که یکی از اعضای خانواده سلطنتی در رژیم سابق، ساخته تا شکارگاهش باشد. ساختمان‌ها همچنان شیک به نظر می‌رسند و سنگ‌های سبز رنگی که در ساختشان استفاده شده کمک می‌کند تا ساختمان‌ها، در هم‌رنگی مناسبی با طبیعت اطراف باشند. انگار از دل سرزمین عجایب به خانه برگشته باشیم، از ماشین پایین می‌پریم و چرخ می‌زنیم. تا برگردیم بساط چای هم رو به راه شده است. حالا می‌شود زیر سایه درخت‌های کهنسال محوطه پاسگاه نشست و یک استکان چای داغ خورد که بوی عطر کوهستان را دارد.

یک درختچه «آلوچه جنگلی» هم هست که اگر آقای عرب چیزی نگوید، ممکن است بخش عمده‌ای از میوه‌های ریزش را به جیب‌های مان منتقل کنیم، اما هر گونه میوه چینی، بوته کنی و... در پارک‌های ملی ممنوع است. به دو سه تا آلوچه اکتفا می‌کنیم و می‌گذریم.

آقای عرب ردپایی را یافته که از دامنه بالادست پایین آمده، از جاده رد شده و لابه لای انبوه درخت‌ها و درختچه‌های پایین‌تر گم شده است. خرس‌ها حیوانات آرامی هستند و به ندرت خود را به آدم‌ها نشان می‌دهند. آقای عرب می‌گوید:

-حیوان درشتی است، همین جاهاست. حتماً ما را دیده و پنهان شده.

درخت کوچکی را چند متر بالاتر نشان می‌دهد که از کمر شکسته است. می‌گوید:

-کار خرس است. دنبال عسل بوده.

بعد می‌پرسد:

-تا حالا عسل کوهی خورده‌ای؟

می‌گویم:

-نه

می‌گوید:

-پس اصلاً عسل نخورده‌ای.



حسابی ارتفاع گرفته‌ایم. به جایی رسیده‌ایم که دامنه‌ها یک دست از علف‌های بلند، زرد است. درخت‌ها، جا به جا، از دل علف روییده‌اند و منظره بدیعی را خلق کرده‌اند. در شیب یکی از دامنه‌ها، نی‌های بلندی دیده می‌شود. آقای عرب می‌گوید:

-انجا چشمه است.

شیب می‌شویم سمت چشمه. هر چه از دامنه پایین‌تر می‌رویم، عمق دره پایین دست، بیشتر معلوم می‌شود. درخت‌ها در کف دره بیشتر هستند. یک نوار سبز پیچ در پیچ، مسیر کف دره را نشان می‌دهد. علف‌ها بلند هستند و تا زیر زانو می‌رسند. باد می‌آید و ساقه‌های بلند علف را به این طرف و آن طرف خم می‌کند. افتاده‌ایم وسط جغرافیایی

پاسگاه محیط‌بانی آلمه، دو سه ساختمان سنگی است که یکی از اعضای خانواده سلطنتی در رژیم سابق، ساخته تا شکارگاهش باشد. ساختمان‌ها همچنان شیک به نظر می‌رسند و سنگ‌های سبز رنگی که در ساختشان استفاده شده کمک می‌کند تا ساختمان‌ها در هم‌رنگی مناسبی با طبیعت اطراف باشند